



۲۰۱۷/۰۴/۰۵

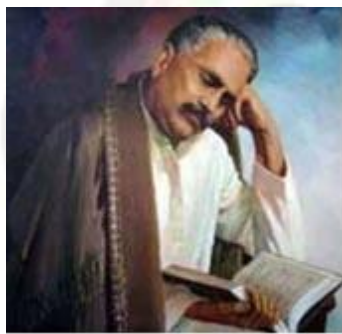
ولی احمد نوری

سید جمال الدین افغان

در جاوید نامه "اقبال لاهوری"

سایت "گنجور"

جست و جو و تایپ مجدد: ولی احمد نوری



اقبال لاهوری



سد جمال الدین افغان

در تماشای تجلی های خویش
یا به دام من اسیر آمد وجود
من ز افلاک که افلاک از من است
یا ضمیر من فلک را در گرفت
آن چه می بیند نگه چون است چیست؟
پیش خود بینم جهانی دیگری
عالمی از خاک ما دیرینه تر
دستبرد آدمی نادیده ئی

مشت خاکی کار خود را برده پیش
یا من افتادم به دام هست و بود
اندین نیلی تنق چاک از من است
یا ضمیرم را فلک در بر گرفت
اندرونست این که بیرون است چیست؟
پر زخم بر آسمانی دیگری
عالمی با کوه و دشت و بحر و بر
عالمی از ابرکی بالیده ئی

نقش ها نابسته بر لوح وجود	خرده گیر فطرت آنجا کس نبود
من به رومی گفتم این صحرا خوش است	در کهستان شورش دریا خوش است
من نیابم از حیات اینجا نشان	از کجا می آید آواز اذان
گفت رومی این مقام اولیاست	آشنا این خاکدان با خاک ماست
بوالبشر چون رخت از فردوس بست	یک دو روزی اندرین عالم نشست
این فضاها سوز آتش دیده است	ناله های صبحگاهش دیده است
زائران این مقام ارجمند	پاک مردان از مقامات بلند
پاک مردان چون فضیل و بوسعید	عارفان مثل جنید و بایزید
خیز تا ما را نماز آید بدست	یک دو دم سوز و گداز آید بدست
رفتم و دیدم دو مرد اندر قیام	مقتدی تاتار و "افغانی" امام
پیر رومی هر زمان اندر حضور	طلعتش بر تافت از ذوق و سرور

گفت مشرق زین دو کس بهتر نژاد
 ناخن شان عقده های ما گشاد
 "سید السادات مولانا جمال"
 زنده از گفتار او سنگ و سفال

ترک سالار آن حلیم دردمند	فکر او مثل مقام او بلند
با چنین مردان دو رکعت طاعت است	ورنه آن کاری که مزدش جنت است
قرأت آن پیر مرد سخت کوش	سوره والنجم و آن دشت خموش
قرأتی کز وی خلیل آید به وجد	روح پاک جبرئیل آید به وجد
دل ازو در سینه گردد ناصبور	شور الا الله خیزد از قبور
اضطراب شعله بخشد دود را	سوز و مستی می دهد داود را
آشکارا هر غیاب از قرائتش	بی حجاب ام الکتاب از قرائتش
من زجا بر خاستم بعد از نماز	دست او بوسیدم از راه نیاز
گفت رومی «ذره گردون نورد	در دل او یک جهان سوز و درد
چشم جز بر خویشتن نگشاده ئی	دل بکس نا داده ئی آزاده ئی

تند سیر اندر فراخای وجود من ز شوخی گویم او را زنده رود»

افغانی

زنده رود از خاکدان ما بگوی از زمین و آسمان ما بگوی
خاکی و چون قدسیان روشن بصر از مسلمانان بده ما را خبر

زنده رود

در ضمیر ملت گیتی شکن دیده ام آویزش دین و وطن
روح در تن مرده از ضعف یقین نا امید از قوت دین مبین
ترک و ایران و عرب مست فرنگ هرکسی را در گلو شست فرنگ
مشرق از سلطانی مغرب خراب اشتراک از دین و ملت برده تاب

افغانی

فلک عطارد – زیارت ارواح سید جمال الدین افغان

